

تاریخ زبان پارسی

دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی

زبان پارسی

قسمتی است از چکامه گرانقدری که دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی در اسفند ۱۳۴۷ سروده است. آن قسمت از آن که مربوط به زبان فارسی و مسئله وحدت ملی در جریان تاریخ است درینجا طبع شد. (آینده)

ای زبان پارسی جاوید مان در روزگار
زانکه فرزندان ایران را تویی آسوزگار
پایه چون کرد استوارت همت دهقان طوس
کاخ «ملیت» شد از فر و فروغت استوار
تاخت چون تازی بر ایران شد زبان «پهلوی»
در دو آغازین سده کم کم تباه و تار و مار
بیم آن رفتی که ایران هم چو شام و مصر و فاس
گوش تازی کنند در نثر و در نظم اختیار
لیک از اقصای خراسان شد زبانی نو پدید
ونسدر آن از واژه های آریائی بود و تار
واژه های نیز از «تازی» بر آن افزوده شد
هر کجا بوده است بر آسان نیازی آشکار
تاخت چون «یعقوب صفاری» به تازی دستگاه
هشت تازی را و شد شعر «دری» را خواستار

۱- دهقان بمعنی رایج تر در عهد فردوسی طوسی: صاحب ده، رئیس ده.

۲- فاس - شهری معروف در مراکش که سابقاً پایتخت آن کشور بوده است. در این بیت شام و فاس تا حدی اشاراتی به مرزهای شرقی و غربی گسترش زبان عربی میان ملل مختلف دارند.

۳- زبان عربی. تازی معادل عرب نیز می باشد.

۴ و ۵- یعقوب پسر لیث صفاری، از سیستان (۲۵۴ تا ۲۶۵ هـ. ق) نخستین سردار ایرانی بود که قریب دو قرن و نیم بعد از تسلط عرب بر ایران بر سیستان و خراسان و کرمان و فارس

شاعران زان پس به رخس پارسی بستند زین
 توسنی‌ها کرد و پس گردید خنگی راهوار
 نیم قرن آن سو ز نارس گفتهٔ «پوروصیف»^۵
 «رودکی»^۶ زد سکه‌ها بر زر ز شعر زر تبار
 شد «دری» این سان زبانی پر توان در نثر و نظم
 و ندر آن از قرن چهارم گشت پیسدا شاهکار
 از خراسان این زبان شد چیره بر ایران زمین
 یافت در سر تا سر کشور رواج و انتشار
 هم برون از مرزها با نغز گفتار دری
 بر جهان پرتو فکند افکار ما خورشیدوار
 در هر استان هم دری‌گو، شاعران و منشیان
 زین «زبان ملی» پویا فزودند اعتبار
 در مثل دربیار سامانی^۷ چو دریائی بود
 چند گوینده در آن چون گوهرانسی شاهوار
 مانده از نزدیک چل تن شاعر آن عهد نسام
 چند شعری نیز از آنان به گیتی یادگار
 زان میان باشد «کسانی»^۸ و «شپید»^۹ و «رودکی»
 با «دقیقی»^{۱۰} سرافراز از یکه تازی هر چهار
 «رودکی» زین چار تن والاتر و بالاتر است
 او در اقلیم سخن بوده است و باشد شهریار

استیلا یافت و یک دولت مستقل و مقتدر ایرانی بنیان نهاد. در سال ۲۶۲ عازم بغداد به قصد جنگ با خلیفهٔ عباسی شد و پس از نخستین برخورد بمرض قولنج گرفتار گردید و درگذشت. مؤلف تاریخ سیستان در بحث از فتوحات وی گوید: «... پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی... چون این شعر (تازی) برخواندند او عالم نبود (عربی نمیدانست؟) درنیافت. محمدبن وصیف حاضر بود و دبیر رسائل او بود. پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت...»

۶- ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی (تولد اواسط قرن سوم هجری - وفات ۳۲۹ ه. ق.).

۷- سامانیان (دوران سلطنت از ۲۶۱ ه. ق. تا ۳۸۹ ه. ق.).

۸- کسانی مروزی (ولادت ۳۴۱ وفات حدود ۳۹۴ ه. ق.).

۹- ابوالحسن شپید بلخی (ولادت؟ وفات ۳۲۵ ه. ق.).

۱۰- ابومنصور محمد دقیقی (ولادت اواسط نیمهٔ اول قرن چهارم - مقتول در فاصله ۳۶۷ و

ای شگفت این شعر قرن پیش ۱۱ بیرون شد ز چاه
 بعد قرنی ۱۲ چون پلنگان، ماه جست از کوهسار
 نثر هم در دوره سامانیان رونق گرفت
 وین درخت از جهدشان گل کرد و آنکه داد بار
 چند «شهنامه» در این دوران به نثر آماده شد ۱۲
 «بلمسی» ۱۲ در ترجمه نام آوری شد کامگار
 نیز فردوسی در آن ۱۵، شهنامه را آغاز کرد ۱۶
 تا به عهد غزنوی نوزاد شد زیبا نگار ۱۷
 نام بردن از دگر آثار اطناب آورد
 و این که گفتم بس بود زان دوره پر افتخار
 از پس سامانیان تا عهد ما در نظم و نثر
 شاعر- و منشی پدید آمد در ایران بی شمار...

* * *

باری اندر روزگاری که پیشین شاعران
 هر یکی بودند در شعر دری چابک سوار
 و ندر اعصاری که ناسی منشسانی چیره دست
 شاهکاری آفریدندی به یمن ابتکار

۱۱- یعنی در اواسط قرن سوم هجری و با ظهور شاعرانی از قبیل محمدبن وصیف سگری که ذکرش گذشت و «بسام کورده» و محمدبن مخلد سگری (سیستانی)، اشعار این شاعران چون در مرحله ابتدائی شعر ایران بعد از اسلام سروده شده غالباً خام و سست است.

۱۲- چنانچه گذشت رودکی در اواسط قرن سوم متولد شد، در دهه سوم قرن چهارم (۳۲۹) درگذشت. شهید بلخی که در قرن سوم چشم بجهان گشوده بود در قرن چهارم (۳۲۵) بدرود حیات رفت. کسائی و دقیقی و عده‌ای دیگر از شاعران خصوصاً فردوسی (از ۳۲۹ تا اوایل دهه دوم قرن پنجم) در قرن چهارم می‌زیستند. با این ترتیب می‌بینیم که شعر خام فارسی اواسط قرن سوم در کمتر از پنجاه سال بوجبی اعجازگونه خاصه با ظهور رودکی پدر شاعران بزرگ ایران بسرعت مراحل ترقی را پیمود و از چاه به‌ماه رسید. این علو اندیشه و سرعت ترقی مسلماً مدیون فرهنگ دوره ساسانی است.

۱۳- از قبیل شاهنامه‌های منثور «ابوالموید بلخی» و «ابوعلی محمدبن احمد بلخی» و «ابومنصور محمدبن عبدالرزاق» حاکم طوس در حدود ۳۴۶ هجری، فردوسی از اغلب این شاهنامه‌های منثور خاصه شاهنامه ابومنصوری استفاده کرده است و دقیقی نیز پیش از فردوسی نظم گشتاسنامه را آغاز کرد.

۱۴- ابوعلی محمدبن محمدبن عبدالله بلمسی (وفات: ۳۶۳) که بامر منصوربن نوح سامانی تاریخ طبری را تلخیص و از عربی بفارسی ترجمه کرد.

۱۵ و ۱۶ و ۱۷- فردوسی در حدود ۳۷۱-۳۷۰ (عهد سامانیان) شروع بنظم شاهنامه کرد و نخستین نسخه آن را هم بسال ۳۸۴ یعنی اواخر عهد سامانی بیابان رساند و در حدود سال ۳۹۵ در آن تجدیدنظر و اصلاحات و اضافاتی بعمل آورد و بسال ۴۰۱ یا ۴۰۰، آن را به محمود غزنوی عرضه کرد.

اندر ایران راه و رسم «چند شاهی» ۱۸ بود و بود
 بر نزاع داخلی هر بخش از این کشور دچار
 «یکه شاهی» ۱۹ نیز اگر شد شهبواری گاهگاه
 بیش و کم می بود «خان خانی» ۲۰ چو اسبی بی فسار
 اندر آن ایام کاین ملک از بلای تجزیه
 بود در جنگ و جدال و داغدار و سوگوار
 بود هر استان ز استان های دیگر چون جدا
 بین آنان بود گاهی پرده و گاهی جدار
 بود که سرور بر استانی امیری دادگر
 که بر استانی دگر حاکم پلیدی نابکار
 گاه نیز آتش فشان حمله بیگانگان
 بر سر این سرزمین از کینه افشاندی شرار
 در چنین احوال کاین کشور ز هم پاشیده بود
 و ندر آن طوفان توفان از یمین و از یسار،
 این زبان و این ادب ما را بهم پیوند داد
 تا همه بر وحدت ایران شدیم امیدوار
 در مثل گور در میان شاه شیراز و عراق ۲۱
 کارزار افتادی و بر خلق گشتی کار، زار
 باز شعر سمدی و حافظ در آن دو خطه بود
 رائج اندر سوک و شادی چون زر کامل عیار
 نیز بر شیراز و کرمان شعر قطران ۲۲ و همام ۲۳
 راه بردی، گاه هم تا سرز چین و زنگبار
 در میان مردم شروان و اسپاهان وری
 از قضا گور رنجشی ناگاه افکندی نقار،

- ۱۸ در برخی از ادوار تاریخ ایران (مثلا در قرن چهارم و پنجم) چند سلسله مختلف در آن واحد در بخشی از ایران سلطنت میکردند و من این وضع را «چند شاهی» نامیده‌ام.
 ۱۹ و ۲۰- در عهد بعضی از سلسله‌ها (مانند سلجوقیان و صفویان) تمام سرزمین ایران زیر سلطه یک پادشاه بود (یکه شاهی). با این وصف در همان اوقات نیز عده‌ای از رؤساء خاندان‌های بزرگ و سران قبائل و خان‌ها در عین فرمانبرداری از پادشاه، در منطقه یا ایل تحت تسلط خود کمابیش قدرتی و گاهی نیمه استقلالی مانند ملوک الطوائف (خان‌خانی) داشتند.
 ۲۱- مثال: جنگ‌های متعدد میان شاه شجاع فرمانروای فارس (معاصر حافظ) و برادرش شاه محمود پادشاه عراق و اصفهان (قرن هشتم هجری).
 ۲۲- ابومنصور قطران تبریزی (قرن پنجم هجری).
 ۲۳- خواجه همادالدین تبریزی متخلص به هماد از شاعران معروف آذربایجان (قرن هفتم و اوائل قرن هشتم هجری).

که به شعر پارسی بر یکدیگر می‌تاختند ۲۴
 که زدوندی به شعر پارسی از دل غبار ۲۵
 و ر بچنگی شد حصاری مردم تبریز و طوس
 شعر فردوسی گذشتی زین حصار و آن حصار
 این زبان بود آنچنان شایع که در هر شهر و ده
 پارسی بینی بهرجا نقش بر سنگ مزار ۲۶!

* * *

پس زبان پارسی شد بهر ما از دیرباز
 پایه «ملیت» و از بهر «وحدت» پامدار
 زین سبب باید که در آینده هم زین تجریت
 عبرت آموزیم اگر خواهیم گشتن رستگار
 این زبان پارسی پیوند قومیت بود
 ورنه استقلال ما هرگز نماند برقرار
 با زبان‌های محلی کس ندارد دشمنی
 هر زبان در هر مکان گاهی بماند پایدار
 لیک جز با این زبان پرتوان مشترک
 ملت ما در ادب هرگز نگردد بغتیار
 پارسی را با زبانهای محلی جنگ نیست
 هیچ دریائی نوزد دشمنی با جویبار
 دشمن ما تازد اول بر زبان مشترک
 چون بخواهد کرد ما را با بد اندیشی شکار
 تا فشانند عاقبت بدر زبان خویش را
 مزرع ما را کند با حیلها شخم و شیار
 سست سازد پایه کاخ زبان مشترک
 که به نرمی گه به گرمی گاه با زور و فشار
 تا کند ما را ز شعر پارسی بیزار و سرد
 میکنند حفظ زبانهای محلی را شعار

۲۴ و ۲۵- مثال: رباعی مجیرالدین بیلقانی در هجو مردم اصفهان و چند قطعه از جمال‌الدین اصفهانی در هجو مجیر و یک قصیده از جمال در تعریض بر خاقانی شیروانی استاد مجیرالدین بیلقانی و قصیده مدحیه خاقانی برای رفع کدورت مردم اصفهان و شاعران آن سامان.
 ۲۶- مثلاً در اغلب گورستانهای مهم و قدیم آذربایجان از آنجمله در کوهستانی مجاور تبریز گورستانی وجود دارد که حمداله مستوفی (قرن هشتم) بعنوان زاویه‌المشایخ (یا مقبرة المشایخ) از آن نام می‌برد و در آن گورستان بر سنگ قبرها عباراتی یا اشعاری بفارسی و عربی نوشته شده است و من بسال ۱۳۱۰ هجری شمسی در آنجا سنگ قبری زیبا و گرانها دیدم که متعلق به شیخ اویس یا یکی از جلاپریان بود.

ای جوان گسر با فسون اجنبی از این زبان
 بگسلی، گردی ز خود وز مام میهن شرمسار
 حیث باشد گز هوس در آرزوی کلبه‌ای
 جهل تو ویرانه‌ای سازد ز کاخی زرتنگار
 خیز و اینس کاخ کهن را بیشتر آباد کن
 هرچه داری از هنر بر آستانش کن نثار
 از زبانهای محلی هم مشو غافل که نیست
 هیچ عیب ار سرو را شمشاد روید در کنار
 این زبان پارسی گنجینه فرهنگ ماست
 وز سر گنجینه باید دور کردن موش و مار
 زاید این گنجینه در آینده هم گنجینه‌ها
 گر در آن رنج سخنگویان ما افتد بکار
 زین سبب بیگانه خواهد، ز این زبان گنج‌زاه،
 تا شود فرهنگ ما نازا، برآوردن دمار
 این زبان را خوار خواهد آنکه در چشمان او
 اینهمه گل‌های جانپروور خلد مانند خار
 بگذر از ما، بین به فرهنگ و زبان چون شیفته‌است،
 شرقی و غربی، گرت بر شرق و غرب افتد گذار؟
 از گذار روزگاران این زبان پویان گذشت
 وای اگر اکنون زنی بر سیل غفلت بی‌گذار
 هان مهل تا زین درخت آسان بریزد بار و برگ
 سستی و پستی و جهل مردمی بی بندوبار
 وای بر قومی که فنرش بر زبان اجنبی است
 زشت‌تر زان، کز زبان مادری او راست عار!

موشمندان را بود روشن که شعر پارسی
 باشد اندر گوش ایران و جهسان چون گوشوار

.

شعر ما تا شد خراسانش پس از اسلام مه‌د
 رفت از چین تا به روم و از یمن تا قندهار
 زانکه او شب‌دیز و ش فرهنگ دیرینش به پشت
 گرم و شیرین رفت و مردم شیفته بر آن سوار

بر سوار و اسب خوانده آفرین از جان و دل
 بار منت برده رفتندی به نرمنی زیر بار
 جان ایرانی است زین فرهنگ فرخ شادمان
 در جهان صاحب‌دلان زین شعر شیرین شادخوار
 شعر سعدی تا به شیراز از قلم بر، نامه رفت
 رفت هم در عهد وی تا روم و تا چین و تاتار
 مقنن ایران زمین فرهنگ پرپارش بود
 ریشه چون شاداب باشد گل برآرد شاخسار
 خاصه کاین فرهنگ ملی را جهانی بینشی است
 زین سبب باشد بگیتی شعر و نشرش پایدار
 و ننداری باورم، رو حافظ و هاتف بخوان
 تا ببینی چون بهم دمساز باشد نور و نار...



این زبان پارسی با این جهان‌آرا ادب
 در مذاق جان من باشد شرابی خوشگوار
 زین شراب نساب سرمست ارشوی شادان شوی
 و ز چنین سرمستیت گردد دل و جان هوشیار.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

۲۷- سید احمد هاتف شاعر مشهور قرن ۱۲ که در اصفهان متولد شد ولی خاندان او از قصبه «آردوبارده» آذربایجان بود. شرح‌بند عرفانی معروف او از شاهکارهای شعر فارسی است. هاتف در آن ترجیع‌بند مخصوصاً هماهنگی و سازش اعداد و کثرت و وحدت را بزبانی فصیح و شاعرانه بیان می‌کند.